



روایت یک زیارت خاص در گفت‌وگو با زائران جانباز کر بلا

دعای زیارتی که برای همه اجابت شد

ضریح را با چشم دل دیدم / اسماعیل قبیله

خمپاره سرگردان دی ۶۱ / جانباز رحمت الله عابدی

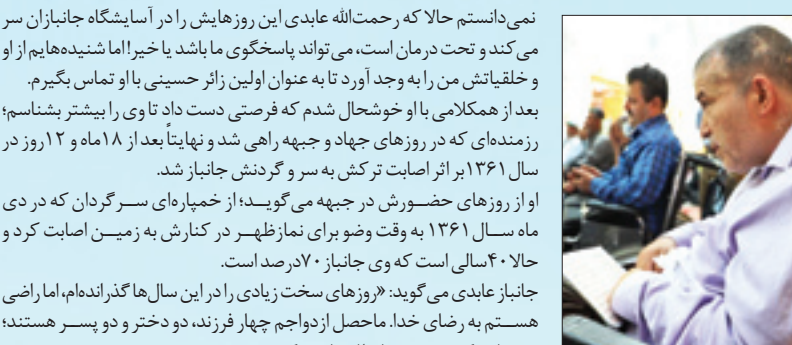
یکی دیگر از زائران حسینی این کاروان، جانباز اسماعیل قبیله است او ۱۶ سال بیشتر نداشت که از شهرستان سرخه استان سمنان برای لیبیک گفتن به‌ندای امام خمینی (ره) راهی شد. ۱۰ ماهی در جبهه حضور داشت. از مسئولیت‌های او می‌توان به تک‌تیراندازی، امدادگری و کمک تیربارچی در عملیات‌های کر بلا ۱، ۴، ۵ اشاره کرد. جانباز اسماعیل قبیله از روزهای دفاع مقدس و عشق بچه‌ها به امام حسین (ع) و کر بلا اینگونه می‌گوید: «آن زمان همه زرمندگان شور و حال کر بلا را داشتند، معتقد بودند راه قدس از کر بلا می‌گذرد و برای رسیدن به این هدف از همدیگر پیشی می‌گرفتند. شبی که می‌خواستیم برای عملیات کر بلا ۵ به منطقه اعزام شویم با نوحه کر بلا کر بلا ما داریم می‌آییم گریه کردیم و از یکدیگر حلاوت طلبیدیم.»



همواره قبیله از ناحیه دو چشم مجروح شد و حالا جانباز بصیر است؛ جانبازی که دو چشمش نابیناست. ایشان در ادامه می‌گوید: «بعد از جانبازی زمانی که ۹ سال داشتم با خانمی متدین و انقلابی ازدواج کردم. من نابینا هستم و شرایط خاصی دارم، از این رو تمام مسئولیت‌ها و زحمت‌های زندگی من به دوش همسر افتاد. همواره سر منده همسر عزیزم هستم و احساس می‌کنم در حال حاضر همسرم از خود من جانبازتر است. ما حاصل زندگی‌ام با ایشان دو فرزند است.»

انتظار مولا صاحب‌الزمان (عج)

«خیلی وقت بود که منتظر رفتن به زیارت ابا عبدالله حسین (ع) بودم. این آرزو در دلم بود تا اینکه خبر این سفر معنوی را شنیدم. حس عجیب و شپه‌رینی که هرگز تجربه‌اش نکرده بودم اشک شوق می‌ریختم و به یاد رفتای شهیدم افتادم که با آنها زندگی می‌کنم. شهید حسن لاجردی، شهید لطف‌الله خدر، شهید ابوالقاسم سنگسری و همه دوستان شهیدمان این‌شاه‌الله با شهادت پیش دوستان مان برویم. چشم‌انتظاری جز چشم‌انتظاری برای مولایمان مهدی صاحب‌الزمان (عج) نیست.» او از همسفران جانباز خودش اینگونه می‌گوید: «وقتی در کر بلا متوجه حضور جانبازان ویلچری و قطع نخاع و شدم، از جانبازی خود خجالت کشیدم و شرم‌زده شدم. به دوستانم گفتم ما در مقابل این جانبازان، جانباز حساب نمی‌شویم.» کاروان لیبیک یا حسین (ع) کاروانی بود یکدل و یکصدا هر کدام از بچه‌ها شهری آمده بودند. همه‌شان به حضرت عباس (ع) افتخار کرده بودند. آرزوی همه ما شهادت و پیوستن به رفقای شهیدمان است. الحمدلله در این سفر لحظات خوبی برآیم رقم خورد. لحظه لحظه‌های حضور در حرم امام حسین (ع) و بین الحرمین خاطره بود. حال و هوایی که تکرار ندارد. من گنبد و بارگاه و ضریح ارباب را با چشم دل دیدم، امسال محرم برآیم حال و هوای خاصی داشت، مخصوصاً روز عاشورا آقا ابا عبدالله (ع).»



نمی‌دانستم حالا که رحمت‌الله عابدی این روزهایش را در آسایشگاه جانبازان سر می‌کند و تحت درمان است، می‌تواند پاسخگوی ما باشد یا خیر! اما شنیده‌ایم از او و خلیقاتش من را به وجد آورد تا به عنوان اولین زائر حسینی با او تماس بگیرم. بعد از همکلامی با او خوشحال شدم که فرصتی دست داد تا وی را بیشتر بشناسم؛ زرمنده‌ای که در روزهای جهاد و جبهه راهی شد و نهایتاً بعد از ۱۸ ماه و ۱۲ روز در سال ۱۳۶۱ بر اثر اصابت ترکش به سر و گردنش جانباز شد. او از روزهای حضورش در جبهه می‌گوید: «از خمپاره‌های سرگردان که در دی ماه سال ۱۳۶۱ به وقت وضو برای نماز ظهر در کنارش به زمین اصابت کرد و حالا ۴۰ سالگی است که وی جانباز ۷۰ درصد است. جانباز عابدی می‌گوید: «روزهای سخت‌زیادی را در این سال‌ها گذرانده‌ام. اما اراضی هستم به رضای خدا. ماحصل از دوامچ چهار فرزند، دو دختر و دو پسر هستند؛ بچه‌هایی که به وجودشان افتخار می‌کنم.»

صوت و نحوه ادای کلماتش از پشت خطوط تلفن به ما می‌فهماند که چقدر تکلم برایش دشوار است اما با مناتت همراهی‌مان کرد تا راوی خوبی باشد برای دیده‌ها و شنیده‌هایش از سفر معنوی کر بلا تا طعم دلنشین زیارت حسین (ع) بر جان ما هم بنشیند. جانباز عابدی در ادامه می‌گوید: «وقتی متوجه شدیم قرار است همراه با کاروان لیبیک یا حسین (ع) برای اولین بار به زیارت امام حسین (ع) برویم، خیلی خوشحال شدیم. سسال‌ها بود در حسرت زیارت امام حسین (ع) بودیم. همراهی با کاروان همسنگران و دوستان هم سعادت‌تی بود که هر لحظه این سفر را برآیم خاطر‌انگیز و دلنشین‌تر می‌کرد.»

السلام علی‌الحسین (ع)

جانباز رحمت‌الله عابدی این سفر را همانند یک رؤیای می‌داند، رؤیایی که به فاصله یک چشم بر هم زدن برایش گذشت. او می‌گوید: «با توجه به وضعیت جسمانی‌ام به خودم گفتم شاید دیگر نتوانم به زیارت بیام برای همین تا آنجا که توانستم و شرایطم اجازه می‌داد از این سفر بهره برده؛ سفری که مانند یک رؤیای دست نیافتنی بوده رؤیایی که تکرار ندارد.» میان مصاحبه‌مان صدای همراهمان و دوستانش در آسایشگاه به گوش می‌رسید؛ جانبازانی که در اوج جوانی شان راهی جبهه شدند و حالا در آسایشگاه امام خمینی (ره) ماوی گزیده‌اند.

جانباز رحمت‌الله عابدی سال‌ها آرزوی زیارت سید و سالار شهیدان را داشت؛ آرزویی که به لطف خدا محقق شد تا به قول خود بشود ذخیره آخرتش. او که به نیابت از رفقای شهیدش در بین الحرمین و در میان همه‌سه زائران حسینی از دل و جان خواند: «السلام علی‌الحسین (ع) و علی‌بن‌الحسین (ع) و علی‌و اولاد‌الحسین (ع) و علی‌اصحاب‌الحسین (ع).»

صغری خیل فرهنگ

به همت اینارگران سپاه، پانزدهمین کاروان «لیبیک یا حسین (ع)» با حضور ۴۵ نفر از جانبازان بالای ۷۰ درصد که تاکنون سه زیارت عتبات عالیات مشرف نشده بودند، راهی عراق شد. این کاروان شامل جانبازان قطع نخاع گردنی، کمرب، بصیر، دوپای قطع و شیمیایی بود که از استان‌های تهران، قزوین، آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، خراسان رضوی، خراسان جنوبی، فارس، کهگیلویه و بویراحمد، اردبیل، سمنان و همدان به همراه یکی از اعضای خانواده‌شان از فردگاه امام خمینی (ره) به این سفر معنوی اعزام شدند.

هر چند سعادت همراهی با این عزیزان نصیب ما نشد اما از طریق فضای مجازی و همراهی یکی از خادمان گروه پیگیر اعزام و زیارت این عزیزان بودم. شنیدن حس و حال و دیدن تصاویرشان در لحظاتی که برای اولین بار به زیارت اهل بیت (ع) مشرف می‌شوند، من را بر آن داشت تا با تنی چند نفر از این جانبازان به گفت‌وگو بنشینم و آن لحظات ناب را با قلم به تصویر بکشم و راوی روزهای چشم‌انتظاری تا وصال‌شان باشم.

آنچه در پی می‌آید، ماحصل گفت‌وگویی ما با تعدادی از این جانبازان کر بلایی است که جان دل در حرم ارباب تغسیل کردند و به کشور بازگشتند و راوی زیارتی شدند که در باورشان نبود. خواندنش خالی از لطف نیست.

تهران - عراق - کر بلا

کاروان «لیبیک یا حسین (ع)» با پرواز به مقصد نجف اعزام و مستقیم به سمت کر بلا روانه شد. زائران حسینی به مدت چهار روز در جوار سیدالشهدا (ع) بودند و با برنامه‌های کاروان همراه شدند. زیارت حرم حضرت عباس (ع)، زیارت حرم امام حسین (ع)، زیارت دوره (خیمه‌گاه)، مراسم عزاداری در بین الحرمین و وداع از جمله برنامه‌های این کاروان در این چند روز بود که با شکوه خاصی برگزار شد.

روز پنجم سفر، جانبازان کر بلایی به زیارت حرمین شریفین سامرا و کاظمین مشرف شدند و در ادامه سفر به سمت نجف اشرف حرکت کردند. کاروان «لیبیک یا حسین (ع)» در مدت دو روز استقرار در نجف به زیارت حرم امام علی (ع) و مراسم دعاخوانی، مرتبه‌سرای و زیارت مسجد کوفه و سهله پرداختند.

در پایان این کاروان حسینی به سمت تهران رهسپار شد تا خاطره این سفر معنوی برای همیشه در ذهن زائرانش بماند؛ جانبازانی که با شرایط سخت جسمانی‌شان و امکانات محدود عراق، سختی راه و گرمای هوا را به جان خریدند و مشتاقانه در تمامی برنامه‌ها حضور داشتند و بار و حبه‌ای وصف ناشدنی همبای کاروان بودند.

جانباز کر بلا ۵ / مهدی شریفی



می‌کنند؛ شب‌های عملیات به همه زرمندگانی که پشت لباس‌های‌شان نوشته شده بود کر بلا کر بلا ما داریم می‌آییم یا سربند یا حسین (ع) داشتند، التماس دعا می‌گفتم که در لحظه دیدار با ارباب به یاد ما هم باشند. در آن شرایط و حال و هوا شنیدن نوا «هر که دارد هوس کر بولا بسم‌الله. حال و هوای خاصی به زرمنده‌ها می‌داد.» آرزوی رفتن به کر بلا و زیارت امام حسین (ع) برای جانباز شریفی بعد از سال‌ها انتظار محقق شد. او می‌گوید: «گذرنامه‌های خودم و همسرم را به سپاه تحویل دادیم تا کارهای رفت‌وآمدمان به کر بلا را پیگیری کنند. اصلاً باورم نمی‌شد. شبانه‌روز کارم شده بود گریه و قدردانی از خدا. یک هفته به تاریخ اعزام به ما خبر دادند که به خاطر شرایط کرونا فعلاً اعزام کنسل شده است و در اولین فرصت به ما اطلاع خواهند داد. باورش برآیم سخت بود. نمی‌دانستم چه کنم. دائم به خدا گفتم که من لایق دیدار و زیارت اهل بیت (ع) نیومدم. ۴۰ سال است با این شرایط چشم‌انتظاری می‌کنم تا به دیدار تان بیایم. حالا که خودم را مهیای آمدن تان کرده بودم، چرا منم ایجاد می‌شود؟» هر چه دلگتگی داشتم به زبان می‌آوردم و باز هم امیدوار بودم که شرایط سفر مهیا شود و به ما اطلاع بدهند. الحمدلله همان ایام تماس گرفتند و تاریخ اعزام را اعلام کردند. اما من این بار دیگر به خانواده‌ام حرفی نزدیم. گفتم صبر می‌کنم زمان رفتن که نزدیک‌تر شده به آنها می‌گویم. یک هفته مانده به حرکت، به مزار شهیدار فتم و کلی با شهدا خلوت کردم. گریه می‌کردم و به دوستان شهید می‌گفتم: شما خودتان رفتید کنار امام حسین (ع) اما من رو سپاه را دعوت نکردید، ولی من هم به آرزویم رسیدم. من هم دارم به کر بلا می‌آیم. سر خاک یکی از پسر عمه‌هایم فتم و به ایشان گفتم: یادت است ۳۲ سال پیش زیر تابلوی کر بلا ۳۸۵ کیلومتر باهم قرار گذاشتیم که برویم کر بلا تو ۳۲ سال جلوتر از من رفتی، حالا من هم دارم می‌آیم.»

جانباز مهدی شریفی اهل خراسان جنوبی شهرستان بشرویه و لااست. سال‌های جنگ و شهادت، دیدن لحظات ناب اینارگری دوستان و هم‌زمانش او را شیفته حضور در جبهه کرد. سال ۶۴ تصمیم خودش را گرفت و راهی آن شد. آن زمان ۱۶ سال بیشتر نداشت و از هر راهی وارد می‌شد، اعزامش نمی‌کردند. اما اقامه‌دهی دست‌بردار نبود. کپی شناسنامه‌اش را آورد و با تغییر تاریخ تولدش توانست از منطقه‌ای دیگر که شناختی روی او نداشتند به جبهه اعزام شود. نهایتاً در اواخر عملیات والفجر ۸ به جبهه رسید و با سمت تیربارچی مشغول خدمت شد. سهم مهدی از والفجر ۸ تر کشی شد که به دستش اصابت کرد و او را پیش از انعام دوره سه ماهه‌اش به پشت خط مقدم بازگرداند.

سال ۶۵ او برای دومین بار به جبهه اعزام شد و بعد از انعام دوره ۴۵ روزهایش در جبهه، زمانی که می‌خواست به خانه برگردد، به درخواست خانواده در جبهه ماند تا به سفارش مادر مراقب برادر کوچکش که راهی جبهه شده بود، باشد. برای مهدی دوباره به محل یادگان بازگشت و برگره حضورش را برای ۴۵ روز دیگر تمدید کرد و بعد از آن راهی عملیات کر بلا ۵ شد و در همین عملیات هم به مقام جانبازی رسید. جانباز مهدی شریفی می‌گوید: «بعد از اصابت ترکش به صورت، تقریباً همه زیبایی‌هایم را از دست دادم. شرایط سختی داشتم و غذا خوردن که ساده‌ترین کار بود هم برآیم مشکل شد.»

کر بلا کر بلا ما داریم می‌آییم...

جانباز شریفی از شوق زرمندگان برای زیارت امام حسین (ع) در ایام جنگ اینگونه روایت

